

## ترجیح معشوق بر بهشت

اگر به عاشق بگویی نعمت‌های بهشت را می‌خواهی یا معشوق را قطعاً جواب او چنین خواهد بود: «معشوق»؛ اگر تمام نعمت‌های بهشتی از قبیل حوری و عسل و شراب ناب و طوبی و سدره و درختان و گل‌ها و میوه‌های آن را هم به عاشق بدهی و تعارف کنی او فقط خود یار را می‌خواهد و بس!

کمال عارفان و عاشقان نه رسیدن به بهشت است و نه رهایی از جهنم؛ آن‌ها فقط به دنبال معشوقند!

## نماه‌دمثال

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی + دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را  
 حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم + جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم  
 طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند + یکجا فدای قامت رعنا کنم تو را  
 صحبت حور نخواهم که بود عین قصور + با خیال تو اگر با دگری پردازم  
 گر خمر بهشت است بریزید که بی‌دوست + هر شربت عذیبم که دهی عین عذاب است  
 شراب  
 گوارا

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما + با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم

## داشتن پیر و راهنما

پیر، مرشد و راهنما در ادبیات عرفانی و غنایی ما به شخصی گفته می‌شود که راه عشق و عرفان را می‌شناسد و یا خود قبلاً این مسیر را طی کرده است و به سالک و راهرو و مرید و عاشق تازه‌کار در این مسیر سخت کمک می‌کند و او را راهنمایی می‌کند. پیر طریقت، متوجه ارشاد مریدان در مراتب سیر و سلوک آنها است. مرغ سلیمان، هدهد و ... نیز گاهی در ادبیات تمثیلی همین نقش راهنما را دارند. گاهی این مرشد و پیر با معشوق برابری می‌کند و یکی می‌شود.

## دناهدمخال

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند ❖ پیر ما هرچه کند، عین عنایت باشد  
 درون صومعه و مسجد تویی مقصودم ای مرشد ❖ به هر سو رو بگردانی  
 گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت ❖ در هیچ سری نیست که سِری ز خدا نیست  
 در بیابان جنون سرگشته‌ام چون گردباد ❖ هم‌رهی باید مرا مجنون صحراگرد کو؟  
 به روی پیر ما بنگر که تا چشمت شود روشن ❖ ز دست پیر، ساغر گیر، تا خود را جوان بینی  
 من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه ❖ قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

سیمرغ

## زیبایی معشوق

در بسیاری از ابیات ادبیات غنایی ما، شاعر یا عاشق به توصیف زیبایی‌های معشوق می‌پردازد. این توصیف گاهی ظاهری است و گاهی باطنی و مربوط به رفتار و خلق و خو و سخنان دل‌نشین. توصیفات ظاهر، بیشتر شامل توصیف قد و چهره از قبیل چشم و مو و ابرو و خال و چال گونه و لب و دندان و حتی بوی معشوق و ... می‌شود.

## نماه‌مثال

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی ❖ شرح جمال حور، ز رویت روایتی  
 مجمع خوبی و لطف است عذار چو مهش ❖ لیکنش مهر و وفا نیست، خدایا بدهش  
 صورت

چارده ساله بتی چابک و شیرین دارم ❖ که به جان، حلقه به گوش است مه چهاردهش  
 رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم ❖ قد برافراز که از سرو کنی، آزادم  
 ای روی ماه‌منظر تو، نوبهار حُسن ❖ خال و خط تو، مرکزِ حسن و مدار حُسن  
 از دام زلف و دانۀ خال تو در جهان ❖ یک مرغ دل نماند، نگشته شکارِ حُسن  
 حلقه زلفش تماشاخانه بادِ صباست ❖ جان صد صاحب‌دل آنجا، بسته یک مو بین  
 آن آهوی سیه‌چشم، از دام ما برون شد ❖ یاران چه چاره سازم با این دل ریمده؟

### ازلی بودن عشق و آفرینش عاشقانه

از نگاه عارفان و عاشقان، خلقت، این‌گونه صورت گرفته است: خاک را با شراب عشق آمیخته‌اند و از گل حاصل، انسان خلق شده است. یعنی به جای آب، از شراب عشق برای خلقت بهره گرفته شده. پس، عشق ازلی است؛ یعنی در زمان خلقت و حتی به عقیده بعضی، پیش از خلقت ایجاد شده است، بعضی اعتقاد دارد ابتدا عشق بوده و بعد انسان، زانده‌ای بر آن عشق شده است. عشق در زمان منفی بی‌نهایت، یا همان روزِ ازل یا السبت، اتفاق افتاده و بسیار قدیمی است. انسان‌ها به صورت زنتیکی و از همان آغاز خلقت، عاشق بوده‌اند.

### دناهدمثال

از خُستان، جرعه‌ای بر خاک ریخت ❖ جنبشی در آدم و حوّا نهاد  
 شراب‌خانه  
 خُستت به ازل، نظر چو در کارم کرد ❖ بنمود جمال و عاشق زارم کرد  
 از شبنم عشق خاک آدم، گل شد ❖ صد فتنه و شور در جهان حاصل شد  
 دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند ❖ گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند  
 همه عمر برندارم، سر از این خمارِ مستی ❖ که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی  
 نبود نقش دو عالم که رنگِ الفت بود ❖ زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت  
 دوستی  
 مرده بدم، زنده شدم، گریه بدم، خنده شدم ❖ دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم